

## قواعد فهم تحولات سیاسی جمهوری اسلامی

محمد شفیعی فر<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۳

### چکیده:

جمهوری اسلامی در طول چهار دهه گذشته، دوره‌های مختلفی را تجربه و چهره‌های متفاوتی از خود بروز داده است. با تغییر هر رئیس دولت-مجریه، جمهوری اسلامی مواجه با یک تغییر اساسی در سیاستهای کلان خود شده و تصور تغییرات ماهیتی در جمهوری اسلامی را دامن زده است. از این منظر، فهم منطق تحولات سیاسی جمهوری اسلامی به عنوان یک موضوع مطالعاتی، جالب توجه بوده، این سؤال مطرح است که: چه منطقی بر تحولات جمهوری اسلامی حاکم است و چگونه می‌توان همه فراز و نشیب‌های آن را زیر یک عنوان و در چارچوب یک نظام سیاسی توضیح داد؟

برای فهم تحولات سیاسی-اجتماعی ایران معاصر، برخی نظریه‌ها و الگوهای نظری وجود دارد؛ اما به لحاظ تفاوت و تغییرات ناشی از انقلاب اسلامی، برای تحلیل تحولات سیاسی دوره جمهوری اسلامی نیازمند چارچوب‌ها و قواعد دیگری مبتنی بر تجربه تاریخی ایران و عملکرد جمهوری اسلامی هستیم. به نظر می‌رسد با توسل به منطق حاکم بر تحولات سیاسی جمهوری، می‌توان فراز و نشیب‌های این چهار دهه را ذیل یک چارچوب قرار داد.

از این نظر، تحولات سیاسی جمهوری اسلامی، به جامعه شناسی تحولات ایران در دوره معاصر و نیز ماهیت جمهوری اسلامی بر می‌گردد. جمهوری اسلامی، علاوه بر اینکه محصول مستقیم یک انقلاب اجتماعی است، تداوم تاریخی ایران را پشتوانه خود دارد. در واقع، جمهوری اسلامی پدیده‌ای کاملاً جدید و منحصر بفرد نیست و با توجه به عقبه و سابقه آن و براساس تجربه تاریخی، قواعدی برای فهم تحولات سیاسی آن وجود دارد. ضمن اینکه به عنوان یک نظام سیاسی بشری، بخشی از قواعد ماهیتی حاکم بر هر نظام سیاسی دیگر را نیز یدک می‌کشد و قیام به ایفای وظایف ضروری، ضامن بقا و تعادل نظام است.

**واژگان اصلی:** الگوهای رأی‌دهی، قواعد فهم، تحولات سیاسی، جمهوری اسلامی، انتخابات

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

## مقدمه

جمهوری اسلامی ایران در طول چهار دهه گذشته فراز و نشیب‌های مختلفی را پشت‌سر گذاشته است. بعد از جنگ قدرت اولیه (۶۰-۱۳۵۷)، جریان اسلام فقهتی با غلبه بر سایر مدعیان قدرت، حاکمیت را به طور کامل در اختیار گرفت و از نیمه دوم سال ۱۳۶۰، حاکمیت در جمهوری اسلامی در چارچوب کلان اسلام‌گرایی فقهتی در قالب دو جناح (ابتدا چپ- راست و بعداً اصلاح‌طلب- اصول‌گرا) تداوم یافته است.

با این وجود، در طول چهار دهه گذشته، جمهوری اسلامی دوره‌های متفاوتی را به لحاظ سیاست‌ها و برنامه‌ها، کارگزاران و مدیران سیاسی- اجرایی، تجربه کرده است. متناظر با این دوره‌ها، چهره‌های متفاوتی از جمهوری اسلامی نیز ظهور یافته و با تغییر هر رئیس دولت- مجریه، جمهوری اسلامی مواجه با یک تغییر رادیکال و نوسان شدید در سیاست‌های کلان خود شده که کشور را مدتی مواجه با بی‌ثباتی و ناپایداری در جهت‌گیری کشور و نیز جایجایی گسترده نیروی انسانی و مدیریتی کرده و تصور تغییرات ماهیتی در جمهوری اسلامی را دامن زده است.

از این منظر، فهم تحولات سیاسی جمهوری اسلامی به عنوان یک موضوع مطالعاتی<sup>۱</sup>، یکی از معماهای علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی است که باعث اغتشاش فکری و سردرگمی تحلیل-گران و سیاستمداران در مورد پیش‌بینی‌پذیری تحولات سیاسی جمهوری اسلامی و و فهم منطق حاکم بر آن شده است؛ بعضی جمهوری اسلامی را پدیده‌ای کاملاً منحصر بفرد و در نتیجه غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل فهم با الگوهای موجود جامعه‌شناسی سیاسی می‌دانند. برخی دیگر، تحولات جمهوری اسلامی را درهم- برهم، پراکنده و فاقد نظم منطقی و بی‌ارتباط باهم دانسته و با هر انتخابات و آمدن رئیس جمهور جدید، تحلیل‌های عجیب و غریب ارائه می‌دهند. برخی نیز دوره‌های مختلف جمهوری اسلامی را متناقض و متفاوت باهم می‌دانند و به تغییر ماهیت جمهوری اسلامی در گذر زمان اعتقاد دارند.

بنابراین، سؤال این است: چه منطقی بر تحولات سیاسی جمهوری اسلامی حاکم است و چگونه می‌توان همه آنها را زیر یک عنوان و در چارچوب یک نظام سیاسی توضیح داد؟ آیا اصلاً منطقی بر تحولات سیاسی جمهوری اسلامی حاکم است یا بی‌نظم و فاقد منطق است؟ آیا همان‌طور که

<sup>1</sup>- Case Study

احتشامی در توصیف تحولات و چرخش بعد از جنگ، اصطلاح «جمهوری دوم» را به کار می‌برد، باید قائل به تغییر اساسی در نظام جمهوری اسلامی بعد از هر تغییر رئیس دولت شد یا اینکه با توسل به منطق حاکم بر این تحولات سیاسی، می‌توان همه آنها را ذیل یک چارچوب قرار داد؟ آیا این تحولات و تغییرات شگفت‌آور، به معنای غیرقابل پیش‌بینی بودن مسائل جمهوری اسلامی است و تحلیل‌گران باید همیشه غافل‌گیر شوند یا با تکیه بر منطق تحولات سیاسی جمهوری اسلامی، می‌توان تاحدودی این تحولات را مدیریت کرد؟

برای فهم تحولات سیاسی- اجتماعی ایران معاصر، نظریه‌ها و الگوهای نظری چندی از سوی صاحب‌نظرانی مانند جان فوران، کاتوزیان، آبراهامیان، احمد اشرف، بشیریه و ... ارائه شده است که علی‌رغم توانایی نسبی تحلیل این تحولات، این الگوها، هم کاستی‌هایی دارند و هم به لحاظ تفاوت و تغییرات ناشی از انقلاب اسلامی، برای دوره جمهوری اسلامی نیاز به چارچوب‌ها و قواعد دیگری مبتنی بر تاریخ و تجربه است. بویژه وقوع انقلاب اسلامی، عوامل و متغیرهای جدید یا روندهای جدیدی را در نظریه‌پردازی‌های علوم اجتماعی و تحولات سیاسی دامن زده است که نمی‌توان به آنها بی‌توجه بود.

بر اساس مطالعات مقایسه‌ای جدید، امکان دارد انواع مختلف تحولات، علل متفاوتی داشته باشند یا اینکه مسیرهای علیّ مختلفی برای تحولات وجود داشته باشد؛ درواقع، همه جوامع یا تحولات، دقیقاً همان فرایندها و علل را ندارند و ممکن است مسیرهای متفاوت، به نتایج یکسانی منتهی شود. از سوی دیگر، اهمیت فرهنگ و باورهای ایدئولوژیک در تحولات اجتماعی و سیاسی غیرقابل انکار است و کنشگران دولتی و سیاست‌ها و خط‌مشی آنها تا حدی متأثر از باورها، هنجارها، و هویت‌های جمعی است (پناهی، ۱۳۸۵: ۴۶). بر همین اساس، مراجعه به تجربه جمهوری اسلامی و تاریخ زیسته ایران، روش مناسبی برای کشف و فهم منطق و روابط موجود بین عوامل تحولات سیاسی آن است. مدّعی این مقاله آن است که با دستیابی به منطق این تحولات، سردرگمی‌ها و اغتشاشات فکری در مورد جمهوری اسلامی، کم شده و می‌توان تحولات سیاسی جمهوری اسلامی را پیش‌بینی و مدیریت کرد و از تبعات منفی سیاسی آن در قالب بحران‌ها و بی‌ثباتی‌ها کاست.

تحولات سیاسی جمهوری اسلامی غالباً در هنگامه انتخابات ریاست جمهوری و به وسیله تغییر و تحول در رأس قوه مجریه رخ داده و به نحوی به انتخابات ریاست جمهوری پیوند می‌خورد. به همین دلیل، مناسب‌ترین چارچوب علمی در این زمینه، الگوهای رأی‌دهی و رفتار انتخاباتی است که

در جامعه شناسی سیاسی برای فهم رفتار انتخاباتی به کار می‌رود. این نظریه‌ها و رهیافتها براساس تجربه جوامع امریکایی و اروپایی در قرن بیستم تثویز شده که تا حدودی قابلیت توضیح تحولات سیاسی جمهوری اسلامی را هم دارد، اما نواقص و کاستی‌های آنها غیرقابل انکار است. ضمن اینکه تحولات سیاسی در جمهوری اسلامی، فراتر از رفتار انتخاباتی و رأی‌دهی است و به نحوی، کل تغییر و تحولات نظام سیاسی و جهت‌گیری کلان کشور را هم شامل می‌شود و مرجح است که با تکیه بر تجربه تاریخی تحولات ایران بویژه دوره جمهوری اسلامی، الگوها و قواعدی برای فهم تحولات سیاسی جمهوری اسلامی ارائه شود که در عین حال با دیدگاه‌های نظری موجود هم همخوانی داشته باشد. امتیاز این الگوی نظری، روش بومی استنتاج آن یا داده‌پایه بودن آن براساس تاریخ تحولات جامعه ایرانی در دوره معاصر است که به صورت وارونه به نظریه‌ها و رهیافت‌های موجود علوم سیاسی و جامعه شناسی سیاسی هم مستند شده است.

این روش، با روندهای جدید علوم اجتماعی هم سازگار است که نظریه عام و فراروایت‌ها را زیر سؤال برده و گرایش غالب به سمت نظریه‌پردازی‌های خاص و موردی است که از روش تحلیل مبتنی بر تاریخ استفاده می‌کنند؛ زیرا پس از وقوع انقلاب اسلامی، عواملی مثل فرهنگ، ایدئولوژی و عاملیت اراده انسانی در تئوری‌های اجتماعی و سیاسی اهمیت پیدا کرده (پناهی، ۱۳۸۷: ۲۷۸-۲۸۱) و الگوها و نظریه‌ها باید مستند به تجربه و پشتوانه تاریخی باشند و از کلان روایت‌ها و فراروایت‌ها فراتر بروند. از این نظر، در تحلیل تحولات سیاسی جمهوری اسلامی هم، روش ارجح این است که از متن تاریخ، تجربه زیسته و تحولات سیاسی-اجتماعی دوره معاصر جامعه ایرانی به نظریه و الگوهای برای فهم مسائل جمهوری اسلامی برسیم.

بر این اساس، در مقاله حاضر با نگاهی به الگوهای رأی‌دهی و نظریه‌هایی که برای توضیح رفتار انتخاباتی وجود دارد، تلاش می‌شود با تکیه به تجربه تاریخی ایران و جمهوری اسلامی، منطق و قواعد حاکم بر تحولات سیاسی جمهوری اسلامی استخراج شود.

### الگوها و رهیافت‌های رأی‌دهی

در جامعه شناسی سیاسی، سه نظام اصلی فکری یا رهیافت اساسی در مورد رفتار رأی‌دهی وجود دارد که از جامعه شناسی، روان‌شناسی و اقتصاد نشأت گرفته و سه مکتب را بوجود آورده‌اند؛ مکتب کلمبیا یا رویکردهای جامعه شناختی - جمعیت شناختی (لازارسفلد و همکارانش)، مکتب میشیگان یا

رویکرد روانشناختی (کمپل و همکارانش)، مکتب داونزی‌ها یا رویکرد اقتصادی- عقلانی (عبدالله، ۱۳۹۱: ۱۱۵-۱۱۶؛ کریمی و ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۳۴-۵۸).

۱- الگوی جامعه‌شناختی یا مکتب کلمبیا: ریشه این مکتب به اندیشه ورزانی همچون لازارسفلد، برلسون، لیست و روکان برمی‌گردد و از بطن مدل‌واره‌ها و روش‌های جامعه‌شناسی انتخابات در امریکا برآمده و از جنگ جهانی دوم توسعه یافته است. در این مکتب به نقش ساختارهای اجتماعی و عوامل ساختاری (نه انگیزه‌های فردی) در تصمیم‌گیری سیاسی افراد تأکید می‌شود. رفتار رأی‌دهی به معنای ابراز هویت اجتماعی است و این هویت، تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار دارد (لازارسفلد و دیگران، ۱۳۸۲: ۳۰). با توجه به نقش جامعه در شکل‌دهی به نظام باور و ارزش‌ها و الگوی رفتاری مردم، برای فهم رفتار آنها باید به جامعه رجوع کرد. به همین دلیل، این رویکرد، به سنت تحلیل‌های بوم‌زیستی هم معروف شده و بر این اصل مبتنی است که خصوصیات محیط زیستی که رأی‌دهندگان در آن پرورش می‌یابند، برای فهمیدن نگرش‌ها و نیز رفتارهای انتخاباتی‌شان، عامل تعیین‌کننده‌ای است (دورماگن و موشار، ۱۳۸۹: ۲۱۰).

این مکتب، شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی افراد رأی‌دهنده را با جهت‌گیری سیاسی و در نتیجه رأی‌دهندگان دخیل می‌داند و بین شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و رفتار رأی‌دهی افراد رابطه معنادار قائل بوده، معتقد است «فرد از نظر سیاسی آن‌گونه می‌اندیشد که از نظر اجتماعی در آن به سر می‌برد» یا «افراد آن‌گونه که اجتماعی هستند، همان‌طور سیاسی فکر می‌کنند»؛ یعنی عوامل اجتماعی، تعیین‌کننده‌گرایش‌های سیاسی افراد است (کریمی و ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۳۶). آنچه از این گزاره راهنما مستفاد می‌شود، این است که در این تحلیل‌های جامعه‌شناسانه، به انگیزه‌های فردی رأی‌دهی کمتر توجه می‌شود و برای توضیح استمرار و ثبات گرایش‌های سیاسی مناطق مختلف، باید به سراغ عاملی فراتر از فرد؛ یعنی ویژگی‌های اجتماعی افراد نظیر طبقه اجتماعی، درآمد، شغل، مذهب و محل سکونت (شهر- روستا) رفت. رأی‌دهندگان تحت تأثیر مختصات اجتماعی‌شان اغلب پیش از شروع مبارزات انتخاباتی، تصمیم خود را اتخاذ می‌کنند (عبدالله، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

علی‌رغم شواهد تجربی مؤید این رهیافت، الگوی جامعه‌شناختی در توضیح تأثیر عوامل اقتصادی، دارای محدودیت‌ها و کاستی‌هایی است؛ متغیرهای اجتماعی، با وجود توضیح ثبات درازمدت رفتار رأی‌دهی، تفاوت‌های رفتاری رأی‌دهندگان در انتخابات و مقاطع مختلف را توضیح نمی‌دهند. در واقع، این رهیافت، تبیینی جبرانگارانه و دترمینیستی است که قدرت تبیین‌کنندگی اندکی دارد و نمی‌تواند

تغییراتی را که از یک انتخابات به انتخاباتی دیگر در ترجیحات رأی دهندگان پدید می‌آید، تبیین کند.

۲- الگوی روان‌شناسی اجتماعی یا مکتب میشیگان: در چارچوب رویکرد روان‌شناختی، توجه روی رأی دهندگان فردی متمرکز می‌شود که در دانشگاه میشیگان رشد یافت. محدودیت‌های الگوی جامعه‌شناختی، منجر به ظهور این مکتب شد که می‌کوشید با استفاده از مفهوم هویت حزبی یا حزب، بر این محدودیت‌ها فائق آید. مرجع اصلی این مکتب، کتاب «رأی دهنده آمریکایی» نوشته کمپل، کانورس، میلر و استوکس در سال ۱۹۶۰ است. براساس این الگو، رأی‌دهی تابع تلقی افراد از موضوعات مهم سیاسی در جامعه بوده، تصمیم رأی دهندگان بیشتر تابع عوامل روانی است و متغیرهای درازمدت و پایداری نظیر تعلق خاطر حزبی در رفتار رأی‌دهی افراد مؤثر است؛ یعنی فارغ از جاذبه‌ها و دافعه‌های موجود در یک پیکار انتخاباتی، رأی دهندگان به طور کلی بر وفاداری‌های حزبی خود پافشاری می‌کنند (ایوبی، ۱۳۷۷: ۲۰-۲۱).

تعلق حزبی یا حزب، به معنی وابستگی روانی و رابطه باثبات و بادوام افراد با یک حزب سیاسی و جهت‌گیری عاطفی فرد به یک گروه مهم در محیط اطرافش است؛ به گونه‌ای که این گروه به عنوان گروه مرجع برای رأی دهندگان عمل می‌کند (کریمی و ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۴۱). در واقع، «تعلق حزبی»، جهت‌گیری ثابت و عاطفی رأی دهندگان به یک حزب است که به مرور زمان به بخشی از هویت شخصی آنها بدل شده، باعث می‌شود رأی دهنده از یک تصمیم گیرنده مستقل، به فردی که تحت تأثیر فرایندهای جامعه‌پذیری قرار دارد، تغییر مکان دهد. براساس این الگو، وابستگی به احزاب و رأی دادن، نوعی پیوند و علاقه عاطفی و احساسی است که اغلب از سوی خانواده و محیط به فرد القا می‌شود. لذا رأی‌دهی پدیده‌ای ناخودآگاه و تاحدود زیادی موروثی است. بر همین اساس، مدل «دو طبقه- دو حزب» در امریکا و انگلیس تثبیت شد و افراد متعلق به دو طبقه اصلی جامعه با توجه به تعلق خاطرشان، به یکی از احزاب مسلط جامعه متصل شدند. وابستگی حزبی در طول زمان، کمتر دچار تغییر می‌شود (ایوبی، ۱۳۷۷: ۲۰).

نقش حزب از همان ابتدای شکل‌گیری این مکتب، مورد نقد واقع شده است؛ هم به خاطر مشکل کاربست آن در نظام‌های انتخاباتی چندحزبی، هم بویژه به خاطر تضعیف فزاینده ارتباط افراد با احزاب سیاسی در امریکا در دهه‌های اخیر. از این نظر، الگوی میشیگان نقش وفاداری‌های درازمدت حزبی را بیش از حد برآورد می‌کند و نمی‌تواند دلایل رأی دادن برخی افراد منتسب به یک حزب، به حزب رقیب یا حتی عدم مشارکت را توضیح دهد. رأی دهندگان، طبق ارزیابی‌ای که در هر انتخابات

از شرایط اقتصادی و نحوه عملکرد حزب و رهبرانش دارند، رأی می‌دهند. هویت حزبی فقط به منزله‌ی یک میان‌بر شناختی (نه یک هویت اجتماعی) عمل می‌کند (کریمی و ذوالفقاری، ۱۳۹۷: ۴۸-۴۹). بر این اساس، تبیین و توضیح این تغییرات در انتخاب‌های رأی دهندگان، باید به وسیله ملاحظه فاکتورهای مرتبط با فرآیند پردازش اطلاعات و عقلانیت رأی دهندگان و نظام سیاسی و انتخاباتی، مورد تأمل و مطالعه قرار گیرد و همین باعث ظهور مکتب اقتصادی شد.

**۳- رهیافت اقتصادی یا انتخاب عقلانی (مکتب روچستر):** رهیافت انتخاب عقلانی در تحلیل رفتار رأی‌دهی، الگوی اقتصادی رأی دادن یا مکتب روچستر است. دهه ۱۹۶۰ در امریکا، دهه گرایش به سمت الگوهای عقلانی در تبیین پدیده انتخابات بود و آنتونی داونز در کتاب «تئوری اقتصادی دموکراسی» با تمرکز بر عقلانیت، نااطمینانی و آگاهی، نظریه انتخاب عقلانه را مطرح کرد. بدین ترتیب، تحلیل پدیده‌هایی چون مشارکت سیاسی، حرکتهای جمعی و مشارکت حزبی با استفاده از نظریات اقتصادی گسترش یافت (ایوبی، ۱۳۷۷: ۲۲؛ کریمی و ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۵۰). طرفداران این نظریه، معتقدند رأی دهنده امروزی در رفتار انتخاباتی خود، هر چه بیشتر به سمت استقلال رأی پیش می‌رود و مبتنی بر استراتژیهای اتخاذ شده درباره برنامه‌های انتخاباتی تصمیم می‌گیرد.

این تکامل، ریشه در تحولات اجتماعی عصر حاضر دارد که محصول به صحنه آمدن قشر جدیدی در عرصه انتخابات است؛ ظهور جوانان، زنان و سیاهان، موضوعات جدیدی را به میدان مبارزات تبلیغاتی آورد. ضمن اینکه با گذر از عصر صنعتی به دوران فراصنعتی و همگانی شدن آموزش و افزایش تعداد باسوادان، مشارکت سیاسی هم جبهتی آگانه یافته و شهروندان، با توجه به برنامه‌های کاندیداها دست به انتخاب می‌زنند (ایوبی، ۱۳۷۷: ۲۳). رأی دهندگان تحصیل کرده، در جامعه‌ای تربیت و جامعه‌پذیر شده‌اند که در آن نیازهای مادی اولیه (خوراک، پوشاک، مسکن) برآورده شده و انتظارات‌شان به سوی ارضای ارزش‌های پسامادی مانند صلح‌جویی، برابری حقوق زن و مرد، حفظ محیط زیست چرخیده است. بنابراین، رفتار این «رأی دهندگان جدید» دیگر مثل گذشته قابل پیش‌بینی نیست. این‌ها هستند که جایجایی اکثریت از یک انتخابات به انتخابات دیگر را توضیح می‌دهند (دورماگن و موشار، ۱۳۸۹: ۲۳۲).

دو رویکرد در این الگو مطرح است؛ رویکرد عمومی به نمایندگی آنتونی داونز، که معتقد است در حوزه سیاسی نیز افراد همانند حوزه اقتصادی درصدد به حداکثر رساندن سود خود هستند و انگیزه آنها برای مشارکت در انتخابات و رأی دادن برپایه منافع اقتصادی است (فرض رفتار عقلانی). البته،

رهبران سیاسی، بروکراسی، احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ هم مشمول رفتار عقلانی هستند. رویکرد دیگر، ساختارگراست که از مفاهیم جامعه‌شناختی مثل ارزش‌ها، هنجارها و ساختارها برای توضیح انتخاب فردی استفاده می‌کند و معتقد است افراد به جای آنکه صرفاً منافع شخصی را دنبال کنند، مسائل کلی‌تر و منافع افراد یا گروه‌های دیگر را نیز در نظر می‌گیرند (عبدالله، ۱۳۹۱: ۱۲۲).

رأی دهنده در بازار سیاست مانند بازار اقتصادی، دنبال تأمین منافع خود در بالاترین حد ممکن است و با مطالعه برنامه‌های احزاب، حزبی را برمی‌گزیند که برنامه‌هایش در راستای حفظ و تأمین منافع او باشد (ایوبی، ۱۳۷۷: ۲۳) از این نظر، در کانون این الگو، محاسبه هزینه-فایده رأی دادن قرار دارد و فرد هنگام انتخاب، دو چیز را در نظر می‌گیرد؛ یکی منافع کار و دیگری هزینه آن؛ منافع رأی دادن، تأثیر بالقوه یک انتخاب است و هزینه‌ها، زمان و زحمت رفتن پای صندوق رأی (عبدالله، ۱۳۹۱: ۱۲۰). در واقع رأی دهنده بر مبنای ارزیابی نتایج سیاست‌های حاکمان کنونی برای خود و کشورش، در انتخابات بعدی رأی خواهد داد. اگر رأی دهنده، این سیاست‌ها را سودمند ارزیابی کرده باشد، با رأی دادن به نامزدهای حزب حاکم، آنان را ابقا خواهد کرد. برعکس، اگر این سیاست‌ها نتایج منفی داشته باشند، او با رأی دادن به مخالفان، حاکمان کنونی را تنبیه می‌کند.

علی‌رغم نقاط قوت نظری و توانایی سازگاری این الگو با تجربه زیست سیاسی و رفتار رأی دهندگان در جوامع گوناگون، الگوی انتخاب عقلانی، قدرت تبیین چندانی برای توضیح رفتار انتخاباتی ندارد؛ زیرا اثبات شده که حدود نیمی از رأی دهندگان بدون هرگونه محاسبه هزینه-فایده، بلکه فقط بر مبنای احساس وظیفه رأی می‌دهند؛ حتی در بین کسانی که حس وظیفه‌شناسی‌شان چندان قوی نیست، متغیرهای مرتبط با منافع و هزینه‌ها، تأثیر مورد نظر این الگو را ندارد. علاوه بر این، رأی دهندگان دارای اطلاعات و آگاهی کافی و دقیق درباره منافع و طرح‌های سیاستی احزاب نیستند و چون نمی‌توانند از عهده پیچیدگی‌ها و داده‌های مختلف برآیند، بر مبنای اعتمادی که به وسایل ارتباط جمعی یا به یک سازمان یا به اشخاص دارند، اعتقاد پیدا می‌کنند که مواضع نامزدها یا احزاب را مطلوب یا نامطلوب تلقی می‌کنند. در واقع، ما مجدداً به این گزاره روان‌شناختی بازگشته‌ایم که افراد طبق گروه اجتماعی یا طبق هویت حزبی‌شان رأی می‌دهند (کریمی و ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۵۶-۵۸) یا حتی، تبلیغات و رسانه‌ها نقش برجسته‌ای در تصمیم‌گیری فرد دارند.



## ارزیابی الگوها و طرح الگوی جدید برای جمهوری اسلامی

علی‌رغم ارزش و اعتبار این الگوها در تبیین رفتار رأی‌دهی، هم‌کاستی‌ها و نواقص درونی آنها در توضیح رفتار انتخاباتی جوامع غربی و هم به خاطر ماهیت دینی نظام جمهوری اسلامی، کاربست این الگوها در مورد جمهوری اسلامی، با احتیاط‌ها و «اما-اگر»هایی مواجه است. یکی از مهم‌ترین کاستی در این الگوها نادیده گرفتن اعتقادات و باورهای دینی در تصمیم‌گیری سیاسی افراد از جمله رفتار انتخاباتی است. به همین دلیل در نقد الگوی اقتصادمحور، اندیشمندانی چون بوردیو با استفاده از اصطلاحاتی مانند منافع نمادین، تلاش کردند به نوعی نقش فرهنگ و ایدئولوژی را نیز لحاظ کنند؛ ولی اساس این دیدگاه بر نفی اعتقادات فردی و ایدئولوژیک رأی‌دهندگان استوار است (ایوبی، ۱۳۷۷: ۲۵) و با این اصلاح و تبصره‌ها مشکل حل نمی‌شود. ثبات هواداری از جناح‌ها و احزاب ساسی؛ حتی با وجود عمل نکردن به وعده‌های خود، نشان می‌دهد که در غرب هم رفتار انتخاباتی عقلانی محض نیست و افراد دیدگاه‌های سیاسی خود را مبتنی بر ایدئولوژی خود حفظ می‌کنند. بنابراین، مجموعه‌ای از تأثیر و تأثرات مربوط به مناسبات فرد با عوامل و گروه‌های مختلف، گرایش سیاسی رأی‌دهنده را شکل می‌دهد. تصمیم رأی‌دهنده در فرایندی خاص از شرایط اجتماعی-فرهنگی و محیطی از یک سو و محاسبات عقلانی مربوط به انتخابات از سوی دیگر شکل می‌گیرد (ایوبی، ۱۳۷۷: ۲۶-۲۷).

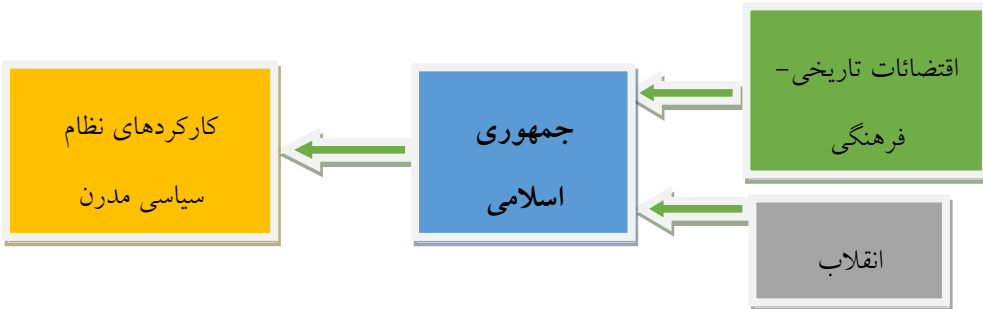
همه آثار و منابعی نیز که در ایران در مورد انتخابات و تحلیل و پیش‌بینی رفتار انتخاباتی نوشته شده، در بهترین حالت از همین الگوها استفاده کرده و متغیرهای چندی را برای تأثیرگذاری بر انتخابات و مشارکت مردم مشخص کرده و بعضاً از طریق یک پیمایش یا پرسش‌نامه، فقط یک انتخابات خاص را توضیح داده‌اند. در حوزه نظری، اولین نوشته به دو مقاله حجت‌الله ایوبی در ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی برمی‌گردد (ایوبی، ۱۳۷۷ الف و ب). در سال ۱۳۸۲ کتاب لارسفلد و همکارانش و نیز در سال ۱۳۸۹ کتاب دورماگن و موشار در ایران ترجمه شده است. با این وجود، غالب تحقیقات داخلی بدون مراجعه به منابع اصلی الگوهای رأی‌دهی، صرفاً از مقاله ایوبی استفاده کرده‌اند. پرویز امینی هم در تحلیل انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران (امینی، ۱۳۸۹)، بدون توجه به این الگوها و صرفاً براساس شکاف‌های اجتماعی و با تکیه بر تجربه و شرایط خاص جمهوری اسلامی عمل کرده و مدعی الگوی نظری خاصی هم نیست.

اخیراً نیز علی کریمی و وحید ذوالفقاری (۱۳۹۸)، کتاب «درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی رفتار

رأی‌دهی» را منتشر کرده‌اند که در کنار استفاده از مقاله ایوبی، از منابع اصلی این الگوها هم استفاده کرده، اما الگوی جدیدی فراتر از این سه الگو مطرح نکرده‌اند. این کتاب، سعی کرده علاوه بر صف‌بندی‌های سستی و تأثیر آن بر انتخابات و رفتار رأی‌دهی، صف‌بندی‌های نوین را نیز که بیشتر مبتنی بر فضای رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی است، مورد بررسی قرار دهد. همین‌طور طیف وسیعی از عوامل اجتماعی از مسائل قومیتی و دینی تا اثرات اقتصادی و شخصیتی را هم بررسی کرده و گوشزد می‌کند که صورت بندی آرایش نیروهای سیاسی و اجتماعی تغییر کرده و صورت بندی جدیدی در حال شکل‌گیری است که می‌طلبد رأی دهندگان نسبت به آن آگاه و آشنا باشند.

از این نظر، هنوز الگویی همانند این مکاتب برای تحلیل تحولات سیاسی جمهوری اسلامی که قابلیت توضیح رفتار انتخاباتی ایران را نیز داشته باشد، ارائه نشده است و این مقاله تلاش دارد در این حوزه، ریسک کند و الگویی برای فهم تحولات سیاسی جمهوری اسلامی ارائه و قواعدی را مشخص کند. بر همین اساس، ایده زیر را مطرح می‌کند:

شکل ۱: متغیرها و شرایط محیط بر جمهوری اسلامی



تحولات سیاسی جمهوری اسلامی جدا از اینکه چقدر ارادهٔ نخبگان حاکم و ساختار داخلی و خارجی آن را اقتضاء کرده باشد، بیشتر به جامعه‌شناسی تحولات ایران در دورهٔ معاصر و نیز ماهیت نظام جمهوری اسلامی بر می‌گردد که هم تلفیقی از سه آرمان اصلی انقلاب اسلامی (عدالت، استقلال و آزادی) است و هم آزادی و انتخاب مردمی را ملاک عمل و ادارهٔ کشور (اصل ششم قانون اساسی) قرار داده و می‌خواهد در شرایط جهانی شدن و حاکمیت مدرنیسم، نظامی دینی و اسلامی را با وظایف و کارکردهای مدرن محقق کند. به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی، محصول بلافصل انقلاب اسلامی است، اما از جهت دیگر، به گذشته و اقتضات تاریخی- فرهنگی ایران نیز متصل است و از جهت فرجام نیز یک نظام سیاسی مدرن با وظایف ضروری و مشخص در قالب سیستم‌های سیاسی

است. جمهوری اسلامی در کشاکش این واقعیتها و نیروها و در مدار جاذبه آنها عمل می‌کند و الزامات همه را باید در نظر داشته و رعایت کند.

به تعبیر دیگر، جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر اینکه محصول مستقیم انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ است، تداوم تاریخی ایران و جامعه ایرانی را به لحاظ تاریخ، جغرافیا و فرهنگ پشتوانه خود دارد. از این نظر، جمهوری اسلامی پدیده‌ای کاملاً جدید و منحصر بفرد نیست و با توجه به عقبه و سابقه آن و براساس تجربه عملکرد آن، می‌توان قواعد و فرمول‌هایی برای فهم تحولات سیاسی آن استنتاج کرد. البته جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام سیاسی بشری، بخشی از قواعد کلی حاکم بر هر نظام سیاسی دیگر را هم یدک می‌کشد و نمی‌تواند به وظایف ضروری ماهیتی خود اقدام نکند. قیام به ایفای وظایف ضروری، ضامن بقا و تعادل نظام است. از این نظر برای فهم تحولات سیاسی جمهوری اسلامی باید:

۱- پویائی‌های نظام اجتماعی را در جغرافیای فرهنگی ایران به عنوان بستر تاریخی- فرهنگی این تحولات در نظر گرفت. از این قاعده، تحت عنوان دوقطبی جامعه شناختی ایران یاد خواهیم کرد.

۲- آرمان‌های اجتماعی ملت ایران در دوره معاصر (متبلور در انقلاب اسلامی) را هم باید به عنوان راهنما و نقشه راه نیروهای اجتماعی مدنظر قرار داد. این آرمانهای اجتماعی عبارتند از: عدالت، استقلال و آزادی.

۳- الزامات سیستمیک نظام سیاسی هم بر این فرایند بار می‌شود و نظام جمهوری اسلامی ضمن حرکت در بستر تاریخی- فرهنگی ایران و در جستجوی آرمانهای اجتماعی ملت ایران، باید چهار وظیفه اساسی حفظ و تطبیق، ایجاد همبستگی و انسجام، دستیابی به اهداف و انتقال ارزش‌ها و الگوهای اساسی نظام را نیز به خوبی ایفاء کند.

بدین لحاظ، برای کشف ارتباط منطقی بین سه متغیر جامعه شناسی تاریخی ایران، انقلاب اسلامی و تحولات سیاسی- اجتماعی جمهوری اسلامی، ابتدا به موضوع دوقطبی جامعه شناختی ایران در قالب شکافهای اجتماعی و سپس به آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی به عنوان مبنای نظام جمهوری اسلامی می‌پردازیم و در چارچوب کارکردهای ضروری چهارگانه نظام‌ها، تجربه تاریخی جمهوری اسلامی را تحت عنوان چرخه توزیع قدرت در جمهوری اسلامی مطرح خواهیم کرد.

## دوقطبی جامعه شناختی ایران

یکی از واقعیت‌های مسلم، وجود و حضور همیشگی شکافهای اجتماعی در جامعه است. صورتبندی نیروهای سیاسی - اجتماعی بر مبنای این شکافهاست و از این منظر، شکافهای اجتماعی، معیارها و مرزهایی برای جدایی و تمایز میان گروه‌ها و نیروهای موجود در جامعه و رفتار رأی‌دهی آنهاست. طیف‌های ایدئولوژی و شکل‌گیری احزاب و گروه‌های سیاسی و نوع آنها از همین طریق به دست می‌آید (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰). از سوی دیگر، این شکافهای اجتماعی در زندگی سیاسی بازتاب می‌یابد و بر اساس آنها ماهیت اجتماعی دولت هم شناخته می‌شود.

از یک نگاه، شکافهای اجتماعی، به شکافهای ساختاری و شکافهای تاریخی تقسیم می‌شوند. شکافهای ساختاری به مقتضای برخی ویژگی‌های پایدار در جامعه انسانی، همواره موجودند؛ مثل شکافهای طبقاتی، جنسیتی و نسلی. اما شکافهای تاریخی، تحت تأثیر سرگذشت تاریخی و سرنوشت جوامع‌اند و بر روی مرزهای فرهنگی شکل می‌گیرند؛ مثل شکافهای مذهبی، زبانی و نژادی. در دوره جدید، شکاف دین - دولت و شکاف سنت - تجدد، یا شکافهای محلی، قومی، فرقه‌ای خانودگی، مسلکی هم قابل طرح است.

برخی جوامع، تک‌شکافی‌اند؛ مثل آمریکا و انگلیس که مبتنی بر شکاف طبقاتی است و شکافهای زبانی و قومی در آن فعال نیستند. برخی جوامع مثل فرانسه و ایتالیا دو شکافی‌اند؛ سوسیالیسم در مقابل لیبرالیسم و شکاف طبقاتی. در جوامع چند شکافی مثل هلند و سوئیس، شکافهای طبقاتی، دین و دولت، و قومی، زبانی و فرهنگی وجود دارد.

در جمهوری اسلامی ایران، شکافهای قومی، زبانی، مذهبی (شیعه - سنی)، طبقاتی، فرهنگ سیاسی، مردم‌شناختی، سنت - تجدد، دولت‌گرایی - فردگرایی، تمرکزگرایی - عدم تمرکز، استبداد - آزادی و ... قابل طرح است. اما همه این شکافها، فعال نیستند. برخی معتقدند بعد از انقلاب، در ایران دو شکاف برجسته شده است؛ سنت‌گرایی - تجددگرایی و نیز چپ - راست؛ و بر اساس آنها به چهارحوزه فعالیت سیاسی بالفعل و بالقوه قائل هستند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۲۷ و ۱۴۴-۱۴۵)؛ اما به نظر می‌رسد جامعه ایران، دارای یک شکاف فعال تاریخی است که از اوایل ورود تجدد به ایران از دوره قاجاریه فعال شده که آن هم شکاف سنت - تجدد است. این شکاف از همه شکافها برجسته‌تر است و بقیه شکافها را تحت‌الشعاع خود قرار داده است. در واقع، سایر شکافها در ایران غیرفعال هستند.

از این نظر، جامعه تک‌شکافی ایران، استعداد دوحزبی- دوجناحی را دارد که ریشه تاریخی- فرهنگی طولانی هم دارد و مختص دوره جمهوری اسلامی هم نیست. ایران براساس همین شکاف اصلی، به دو قطب سیاسی- ایدئولوژیک تقسیم می‌شود و نوعی ثنویت تاریخی مبتنی بر پیش مانوی خیر و شر (کدی، ۱۳۷۷: ۳۱۴-۳۱۳) در تار و پود ایرانیان تنیده شده است و همچنان ادامه دارد؛ ایران- توران، ایران- انیران، اهورا مزدا- شیطان، خیر- شر، خدا- شیطان، عقل- جهل، آخرت- دنیا، روح- جسم.

مهمترین شکاف جامعه ایرانی در دوره معاصر، شکاف سنت- تجدد است که خود، بازتولید سنت- تجدد اولیه در غرب است. بعد از ورود تجدد به ایران، همه مسائل ما تحت‌الشعاع آن قرار گرفت و جامعه ایرانی را دوباره کرد(رجایی، ۱۳۷۲: ۸۱). با توجه به اجتماعی شدن مذهب تشیع در ایران (نجف‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۲۷) و گرایش مذهبی غلیظ در ایران معاصر، دوقطبی ایرانیان- غرب در واکنش به ورود گسترده غرب به حیات سیاسی- اجتماعی ایران شکل گرفت (کدی، ۱۳۷۷: ۲۹۸- ۲۹۹) که مبنای آن اسلام- غرب بود. در انقلاب مشروطه، دوگانه مشروطه مشروعه و مشروطه انگلیسی مطرح بود که بعد از فتح تهران، اعدام شیخ فضل‌الله نوری و حذف علما از فرایند مشروطه، تجدد در ایران حاکم شد. با کودتای ۱۲۹۹ و تشکیل سلسله پهلوی، روند حذف سنت از جامعه و حکومت در دستور قرار گرفت و رژیم پهلوی نماد شبه‌تجدد غربی در مقابل اسلام بود. علی‌رغم تنوع ایدئولوژیک مخالفان رژیم پهلوی، آنچه از دهه ۱۳۴۰ به بعد مبنای ایدئولوژیک مبارزه با رژیم پهلوی بود، اسلام سیاسی با سه قرائت رادیکال، فقه‌تبی و لیبرال بود که در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. با انقلاب اسلامی، کفه ترازو به سمت سنت چرخید. البته بعد از پیروزی انقلاب، همین سنت در درون خود به نوعی سنت- تجدد درجه دوم و سوم تقسیم شده و همچنان این تقسیم به سمت جلوتر و پایین‌تر می‌رود و ملاک اصلی جناح‌بندی در دوره‌های مختلف بعد از انقلاب بوده است.

بعد از پیروزی انقلاب تا نیمه دوم سال ۱۳۶۰ تقابل یا جنگ قدرت بین نیروهای اجتماعی حامی سنت و تجدد جریان داشت. با توجه به هژمونی و پایگاه اجتماعی گسترده اسلام فقه‌تبی، در تقابل با نیروهای اسلام رادیکال و لیبرال، سایر مبارزان انقلابی (چپ‌ها و لیبرال‌ها) هم حامیان تجدد بودند. در دوره دولت موقت بازرگان، دوقطبی مکتبی- غیرمکتبی حاکم بود و با استعفای مهندس بازرگان، در اولین انتخابات ریاست جمهوری بهمن ۱۳۵۸، تقابل دو جریان در قالب دو قطب خط امام- لیبرالیسم، به پیروزی بنی‌صدر منجر شد. در انتخابات مجلس شورای اسلامی (اسفند ۱۳۵۸) نیز این دوقطبی، مجدداً نیروهای اجتماعی را رو در روی هم قرار داد که نیروهای طرفدار حزب جمهوری

اسلامی، بیشترین کرسی‌های مجلس اول در اختیار گرفتند. با استقرار بنی‌صدر در جایگاه ریاست قوه مجریه و حاکمیت نیروهای خط امام در مجلس، دوقطبی خط امام- لیبرالیسم به درون نهادهای رسمی حکومت رسوخ کرد و مبنای توزیع قدرت قرار گرفت. در دوره حاکمیت ۱۵ ماهه بنی‌صدر، نیروهای دو طرف در نبردی سنگین با هم درگیر بودند تا اینکه با استیضاح رئیس‌جمهور توسط مجلس (آخر خرداد ۱۳۶۰)، این دوگانگی بینشی-ایدئولوژیک که نماد سنت-تجدد درجه دوم بود، خاتمه یافت و هژمونی اسلام فقهاتی در قالب خط امام تثبیت شد.

با حاکمیت خط امام از نیمه سال ۱۳۶۰ به این سو، کاربست اسلام فقهاتی برای اداره کشور و حل مشکلات جامعه و حکومت بویژه مسائل اقتصادی، نیازمند تطبیق فقه با شرایط متحول زمانه بود که موجب اختلاف نظر و شکل‌گیری جریان منتسب به فقه سستی در مقابل فقه پویا شد. بدین ترتیب، جناح‌بندی جمهوری اسلامی در چارچوب اسلام فقهاتی هم به دوقطبی سنت-تجدد درجه سوم تحویل یافت؛ نیروهای طرفدار فقه پویا، در استنباط فقهی به سمت پذیرش هرچه بیشتر شرایط جدید، الزامات تجدد و نظام بین‌الملل گرایش یافتند و طرفداران فقه سستی به سمت پای‌بندی بیشتر به سنت فقهی شیعه، حفظ اصول و مبانی استنباط فقهی رفتند. با توجه به حضور و نفوذ شوروی در نظام بین‌الملل، برای نخبگان تجددگرای جمهوری اسلامی، نماد تجدد در گرایش به سمت تمرکز اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بود و کم‌کم دوقطبی چپ-راست شکل گرفت که تا اواسط دهه ۱۳۷۰ ادامه یافت. اما بعد از فروپاشی شوروی، جریان نوگرای درون نظام ولایت فقیه، امریکا و غرب سرمایه‌داری را مظهر تجدد تلقی کرد و از اواسط دهه ۱۳۷۰ با پرچم و نماد دیگر با عنوان جریان اصلاح طلب ظهور کرد و دوقطبی اصول‌گرا-اصلاح‌طلب را شکل داد که تاکنون ادامه یافته است.

این دوقطبی، ادامه همان دوقطبی چپ-راست، اما با شفافیت بیشتر، بر مبنای پذیرش شرایط و الزامات جدید جهانی یا حفظ اصول و آرمانهای انقلاب اسلامی در عرصه فرهنگ، سیاست و اقتصاد است. با چالش‌ها و ناکامی‌هایی که در دهه اخیر پیش آمده و کارآمدی جمهوری اسلامی را زیر سؤال برده، پایگاه اجتماعی دو جناح بشدت تضعیف شده و بحث عبور از دو جناح از سوی نیروهای خارج از اسلام فقهاتی مطرح شده است. در صورت تحقق این امر، مجدداً جناح بندی اول انقلاب بین نیروهای طرفدار اسلام فقهاتی از یک‌سو و اسلام لیبرال از سوی دیگر یا اسلام و سکولاریسم شکل خواهد گرفت. اما اگر این چالش‌ها با حذف هر یک از دو جناح فعلی همراه شود، جناح دیگر در درون خود به دو طیف دیگر در قالب سنت-تجدد درجه چهارم تقسیم خواهد شد.

بنابراین، پویایی دوقطبی در ایران، بسیار جدی، اساسی و جامعه شناختی است؛ اما مثل مکتب کلمبیا، اقتصادی- طبقاتی نیست و علی‌رغم شباهت به مکتب میثیگان در تعهد و وفاداری فردی به دو جناح، مبنای سیاسی- روانی هم ندارد، بلکه شکاف ایدئولوژیک- هویتی بر مبنای تفسیرهای متفاوت فقهی از سنت شیعی است که با اعتقادات مذهبی و فرهنگ سیاسی جامعه ارتباط تنگاتنگی دارد؛ اصول‌گرایان، مذهبی‌تر و با پای‌بندی بیشتر به اعتقادات، سنن و مناسک دینی بویژه معتقد به ولایت مطلقه فقیه هستند. در سیاست داخلی به آرمان عدالت پای‌بندند و در عرصه خارجی، الزامات نظام بین‌الملل را چندان بر نمی‌تابند. اصلاح‌طلبان، خود را کاملاً در فرایند نظام جهانی قرار داده، ولایت فقیه را حداکثر در چارچوب قانون اساسی می‌پذیرند و در مسائل و مناسک مذهبی هم متساهل و در سیاست داخلی به آزادی پای‌بند هستند. از این نظر، عرصه پویایی در ایران، بشدت دوقطبی ایدئولوژیک است که معمولاً نیمی از واجدان شرایط رأی را تشکیل می‌دهد. جامعه ایرانی همواره مستعد دوقطبی شدن بوده و ظرفیت شکل‌گیری نیروی سوم یا جناح میانه را نداشته است. شاید بتوان این ویژگی ایرانیان را از دیدگاه جامعه شناختی کاتوزیان هم استنباط کرد: «ایرانیان معمولاً ترجیح می‌دهند به جای سازش، خطر شکست کامل را بپذیرند ... میانه‌روی و اعتدال از خصایص بارز ایرانیان نیست» (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۰)

### آرمانهای اجتماعی ملت ایران

منظور از آرمان‌های اجتماعی، اهداف و ارزش‌های مشترکی است که اعضای یک جامعه در صدد رسیدن به آنها هستند. آرمان اجتماعی، تصور اعضای یک جامعه از وضعیت مطلوب و ایدئالی است که خواهان آن‌اند. از این نظر، آرمان‌هایی که معمولاً در یک نظام اجتماعی، ریشه‌دار، همیشگی، متداوم و مستمر هستند و برای اعضای آن، ارزش و اعتبار همیشگی دارند، آرمان اجتماعی‌اند. به همین دلیل، از فراز نسل‌ها عبور کرده، گذشته را به آینده متصل می‌کنند.

در طول دوره معاصر و در مبارزات مختلف سیاسی- اجتماعی ملت ایران، اهداف و آرمان‌هایی همواره مورد توجه بوده که مجموعه آنها به‌نحوی در انقلاب اسلامی به طور کامل تبلور یافته‌اند. از آنجا که انقلاب اسلامی، عقبه بلافضل جمهوری اسلامی است، اهداف آن، نقش اساسی در ساختار و محتوای نظام جمهوری اسلامی دارند. این اهداف و آرمانها عبارتند از: عدالت، استقلال و آزادی (شفیعی فر، ۱۳۹۱: ۷۱-۷۲). انقلاب اسلامی مثل انقلابهای بورژوا- دموکراتیک نبود که صرفاً با

جلوداری طبقه متوسط و برای کسب آزادی و دموکراسی باشد و نیز مثل انقلابهای کمونیستی نبود که با محوریت طبقه محروم و برای تحصیل برابری اقتصادی صرف باشد و همینطور مانند جنبشهای استقلال طلبانه و ملی‌گرایانه، محدود به وجوه ضداستعماری نبود، بلکه با جمع کردن سه آرمان اصلی و مهم آزادی، عدالت و استقلال در یک حوزه گسترده، به یک انقلاب فراگیر تبدیل شد. این اهداف و آرمان‌ها در قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی هم نهادینه شده است.

از جانب دیگر، هریک از این آرمانها و اهداف، مابه‌ازای اجتماعی-مردمی در جامعه ایران دارد و قشربندی جامعه ایرانی، به گونه‌ای است که هریک از این اهداف، یکی از اقشار و طبقات اجتماعی را نمایندگی می‌کند. به همین دلیل، این اهداف در طول زمان، تبدیل به آرمان اجتماعی شده‌اند. در جامعه‌شناسی، قشربندی اجتماعی، ابزاری برای توصیف نابرابری‌های ساختارمند و طبیعی (غیرمصنوع) در جامعه است و قشرهای ممتازتر در بالا و قشرهای کمتر ممتاز نزدیک به پایین قرار گرفته‌اند (گیدنز، ۱۳۸۵: ۲۳۸). یکی از این قشربندی‌ها، مفهوم طبقه به عنوان بخشی از اعضای جامعه است که از نظر ارزش‌های مشترک، حیثیت، فعالیت‌های اجتماعی، میزان ثروت و تعلقات شخصی و نیز آداب معاشرت از سایر بخش‌ها متمایز می‌شود (کوئن، ۱۳۹۱: ۱۹۳). بر این اساس، طبقات عمده‌ای که در جامعه وجود دارند عبارتند از: طبقه بالا، طبقه متوسط و طبقه پایین (گیدنز، ۱۳۸۵: ۲۴۱) که به سه هدف مذکور تعلق خاطر دارند.

**الف) عدالت‌خواهی:** مفهوم عدالت، هم به عنوان آرمان دینی-مذهبی و هم به عنوان نمودی از واقعیت اجتماعی جامعه ایرانی در دوره معاصر همیشه موضوعیت داشته است. مابه‌ازای اجتماعی این آرمان، طبقات فقیر و محروم گسترده در همه ادوار تاریخ معاصر بوده است و هنوز هم بخش عمده-ای از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و علاوه بر انگیزه‌های مذهبی، دارای منافع اقتصادی در تحولات سیاسی-اجتماعی هستند.

عدالت، جزو مطلوبیت‌های طبقه پایین جامعه است و اصول‌گرایان به این آرمان پای‌بندی بیشتری داشته و دارند. صرف نظر از برخی طبقات پایین که به لحاظ ایدئولوژیک-هویتی، بین دو جناح تقسیم شده است، اغلب اعضای این طبقه، براساس الگوی مکتب کلمبیا، معمولاً به اصول‌گرایان گرایش دارند. اما اگر منافع اقتصادی-مادی‌شان تأمین نشود، در انتخابات بعدی ممکن است رأی ندهند. اما آن بخش طبقه پایین که در جناح اصلاح‌طلب قرار دارد، در صورت نارضایتی از جناح خود، ممکن است با الگوی عقلانی به کاندیداهای اصول‌گرا رأی بدهند یا اصلاً مشارکت نکنند. از



این نظر، طبقات پایین، صرف نظر از رأی ایدئولوژیک به جناح متبوع خود، بیشتر به اصول‌گرایان رأی می‌دهند و این برخلاف روند سیاسی غرب است که طبقات پایین معمولاً به احزاب دموکرات یا کارگر گرایش دارند.

طبقه پایین به لحاظ کمی بیشترین جمعیت را در جمهوری اسلامی دارد و بدون نیاز به طبقات بالا و متوسط می‌تواند آرای لازم برای کسب قدرت را داشته باشد، اما اعضای این طبقه اولاً بین دو جناح ایدئولوژیک، تقسیم شده و ثانیاً به تنهایی، نه فرصت و نه توان علمی و اجرایی لازم برای مدیریت را ندارد. از سوی دیگر، بیشتر تابع منافع اقتصادی و محاسبه هزینه-فایده است و اغلب با الگوی مکتب کلمبیا رأی می‌دهد و به دلیل ضعف آگاهی و فرصت، معمولاً تحت تأثیر تبلیغات و رسانه‌ها و طبقات متوسط و بالاست. گرچه به لحاظ آرمانی، به عدالت و شعارهای اصول‌گرایان نزدیکی دارد و در شرایط عادی، هم به لحاظ ایدئولوژیک و هم عقلانیت، به نفع اصول‌گرایان رأی می‌دهد.

**ب) استقلال‌طلبی:** استقلال به معنای عدم تأثیرپذیری از فشار و تهدید دیگران در تصمیم‌گیریهای ملی و به معنای آزادی عمل ملت‌ها در عرصه جهانی است. همان‌طور که در داخل افراد باید آزادی داشته باشند، در سطح نظام بین‌الملل هم کشورها به عنوان واحدهای و هویت‌های سیاسی مستقل باید از آزادی و استقلال عمل لازم برخوردار باشند (رضائی، ۱۳۸۰: ۲۸). از این نظر، استقلال، همان آزادی در عرصه بین‌المللی است و کشوری می‌تواند عملاً از آزادی خود بهره‌مند شود که ظرفیت و امکانات لازم برای بهره‌برداری از آن را داشته باشد. از جمله این ظرفیت، قدرت نظامی و اقتصادی است که با تکیه بر علم و فناوری به دست می‌آید و تکنولوژی جایگاه مهمی در آن دارد. بنابراین، استقلال در مفهوم عام و کلی آن، شامل ابعاد سیاسی، اقتصادی، صنعتی، علمی، فرهنگی و ... هست و استقلال اقتصادی-صنعتی یک از مهمترین ابعاد آن است.

استقلال‌طلبی ریشه در اندیشه‌های اسلامی و قاعده نفی سبیل دارد: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سِيبًا» و از سوی دیگر، به واقعیت تاریخی توسعه و ابسته، نفوذ قدرت‌های استعماری در ایران و حاشیه‌نشینی ایران در نظام جهانی (فوران، ۱۳۹۲: ۲۲۴-۲۲۵) ارجاع دارد. مبارزات سیاسی، جنبش‌ها و انقلابهای دوره معاصر واکنشی در برابر وابستگی و علیه قدرتهای سلطه‌گر جهانی بوده است.

مابه‌ازای اجتماعی استقلال، طبقات بالا شامل ثروتمندان، کارفرمایان، صاحبان صنایع، مدیران اجرایی رده بالا، کارخانه‌داران، صنعتگران، خرده‌بورژوازی، و ... است. ضمن اینکه استقلال سیاسی برای عامه ملت ایران جاذبه دارد. طبقه بالا به لحاظ کمی، بسیار کوچک است و برای تحقق آرمان استقلال

اقتصادی- صنعتی (توسعه اقتصادی) به تنهایی نمی‌تواند از طریق انتخابات، قدرت به دست گیرد؛ اما این طبقه قدرت اقتصادی و نفوذ بالایی دارد و هیچ جناح و صاحب‌قدرتی نمی‌تواند در مقابل فشارهای این طبقه مقاومت کند. هم منزلت، ثروت و منابع مالی آنها در مبارزات انتخاباتی مؤثر است و هم در حمایت از جناح حاکم متناسب به خود یا اختلال در سیاستها و برنامه‌های جناح رقیب می‌توانند مؤثر باشند. این طبقه نیز به لحاظ ایدئولوژیک، بین دو جناح تقسیم شده و فراتر از گرایش ایدئولوژیک- هویتی، بیشتر براساس منافع و طبق‌الگوی عقلانی- اقتصادی به برنامه‌های اصلاح- طلبان رأی می‌دهد؛ اما در صورت نارضایتی از اصلاح‌طلبان، به اصول‌گرایان هم نزدیک می‌شود.

**ج- آزادی‌خواهی:** آزادی به این معناست که انسان بتواند درباره سرنوشت شخص خود و جامعه خود تصمیم بگیرد. از این نظر، آزادی بر مبنای فطرت بشر است و اسلام، مبشر آزادی و رهایی از بندگی و عبودیت شیطان و هر موجود غیر خداست. علاوه بر مبنای دینی، این مطلوب سیاسی- اجتماعی، مستند به واقعیت تاریخی نظام‌های استبدادی و استبداد طولانی مدت در ایران، عدم دخالت و مشارکت مردم در سرنوشت خود است و جنبشهای سیاسی- اجتماعی دوره معاصر، برای رهایی از استبداد بوده است. یکی از علل وقوع انقلاب اسلامی، نبود آزادی و کانالهای مشارکت سیاسی- اجتماعی در رژیم پهلوی و متقابلاً یکی از مهم‌ترین اهداف انقلاب اسلامی، آزادی و مشارکت سیاسی بود (پناهی، ۱۳۸۳: ۳۵۹).

بعد از انقلاب نیز این هدف، برای جامعه ایرانی موضوعیت دارد و برای جمهوری اسلامی یک الزام سیاستی است. نظام جمهوری اسلامی به عنوان محصول این فرایند تاریخی و نماد هویت جدید ملت ایران، نمی‌تواند مردم را از نعمت آزادی فردی، اجتماعی و سیاسی محروم کند. آزادی به عنوان یک مجموعه و بسته در عرصه کلان سیاست، مورد توجه طیف زیادی از طبقات متوسط و نسل‌های جدید جامعه قرار دارد. بنابراین، مابه‌ازای اجتماعی این آرمان، طبقه متوسط (اقتصادی و فرهنگی) است که در دوره معاصر در ایران رو به گسترش بوده و در جمهوری اسلامی هم روز به روز، بر کمیت آن افزوده شده است. ضمن اینکه آرمان آزادی و دموکراسی با تحولات جهانی و گسترش ارتباطات و پیشرفت اقتصادی و ... مطلوبیت بیشتری پیدا کرده است.

گرچه طبقه متوسط در جمهوری اسلامی، همچنان از اکثریت برخوردار نیست که به‌تنهایی بتواند قدرت را به دست گیرد، ولی همواره یک نیروی تأثیرگذار در تحولات سیاسی جمهوری اسلامی بوده و خواهد بود. این طبقه به لحاظ کمی از طبقه پایین، کمتر است؛ اما قدرت تأثیرگذاری بالایی

دارد. نقطه قوت آن، ابزارهای آگاهی و آزادی است؛ هم فرصت فعالیت سیاسی- انتخاباتی دارد و هم قدرت فکری- رسانه‌ای قوی دارد و می‌تواند بر طبقات دیگر بویژه طبقات پایین تأثیرگذار باشد. این طبقه نیز به لحاظ گرایشی، بین دو جناح تقسیم شده، اما بعد از گرایش ایدئولوژیک، بیشتر اعضای آن، معمولاً با نگاه عقلانی طرفدار جناح اصلاح‌طلب‌اند؛ برخلاف غرب که درصد بالایی از طبقه متوسط به احزاب محافظه‌کار گرایش دارد (ایوبی، ۱۳۷۷: ۱۰۰). با توجه به اینکه اصلاح‌طلبان، بیشتر با آرمان آزادی شناخته شده و به آن پای‌بندی داشته‌اند، این طبقه بیشتر به اصلاح‌طلبان رأی می‌دهند و اگر منافع‌شان تأمین نشود، اغلب انتخابات را تحریم می‌کنند. اما آن بخش از طبقه متوسط که به صورت ایدئولوژیک، حامی اصول‌گرایان هستند، در صورت نارضایتی از جناح خود، خیلی کم اتفاق می‌افتد که از انتخابات قهر کنند یا به کاندیداهای اصلاح‌طلب رأی بدهند. از این نظر، طبقه متوسط، هم به لحاظ کمی، کوچک‌تر است و هم بخشی از آن، طرفدار اصول‌گرایان است و فقط در صورت ائتلاف با سایر طبقات؛ بویژه طبقه بالا و با ابزارهای رسانه‌ای قادر به کسب قدرت است.

این اهداف و آرمان‌ها، مطلوبیت‌ها و تقاضاهای اقشار مختلف جامعه در جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد و به عنوان مکمل الگوی رأی‌دهی ایدئولوژیک- هویتی، الگوی عقلانی- اقتصادی داونز را تاحدودی بر جمهوری اسلامی منطبق می‌کند. البته طبقات و شئون اجتماعی ایران، ابتدا در چارچوب ایدئولوژیک (اصول‌گرا- اصلاح‌طلب) رأی می‌دهند و در مرحله بعد، به محاسبه هزینه- فایده می‌پردازند. در کنار آرای ایدئولوژیک که تقریباً نیمی از واجدان شرایط رأی را در جمهوری اسلامی دربرمی‌گیرد، آرای عقلانی هم وجود دارد که مربوط به اقشار خاکستری است که از ابتدای انقلاب تاکنون کمیت آن مدام افزایش یافته است.

بر همین اساس، توزیع قدرت در جمهوری اسلامی، همواره بین دو جناح ایدئولوژیک و بر مبنای آرمانهای انقلاب اسلامی صورت گرفته و در هر دوره‌ای، یکی یا ترکیبی از دو آرمان انقلاب اسلامی در گفتمان نیروهای رقیب انتخاباتی برجسته شده و نظر مساعد جامعه را به خود جلب کرده است.

### الزامات سیستمیک جمهوری اسلامی

وجه سوم الگوی فهم تحولات سیاسی جمهوری اسلامی، الزامات سیستمیک یا کارکردهای ضروری نظام جمهوری اسلامی برای تداوم حیات و بقاست که به الگوی کارکردگرای ساختاری پارسونز (همیلتون، ۱۳۷۴ و روشه، ۱۳۷۶) ارجاع دارد. از منظر کارکردگرایی، ارتباط متقابل بین اجزا و

عناصر سیستم و نیز هماهنگی و همخوانی بین عملکرد اجزای مختلف، مبنای تعادل پویای سیستم است و الگوی پارسونز، یک مدل برای توضیح عملکرد سیستم‌های سیاسی تلقی می‌شود. از این منظر، هر نظام سیاسی چهار کارویژه اصلی دارد که باید ضرورتاً به آنها اقدام کند، وگرنه، بقا و تداوم حیاتش به خطر می‌افتد:

- ۱- سازگاری و تطبیق که عبارت است از استخراج عوامل بقا از محیط داخلی و خارجی
- ۲- ایجاد همبستگی و انسجام در سطح سیاسی و اجتماعی و نیز در سطح نخبگان و مردم
- ۳- انتقال ارزشها و الگوها که عبارت است از جامعه‌پذیر کردن مردم، آموزش و بازتولید خود در داخل

- ۴- دستیابی به اهداف و تلاش برای تحقق اهداف مدنظر سیستم.
- بر این اساس، چهار کارکرد اساسی نظام جمهوری اسلامی عبارتند از:
- ۱- اجتماعی کردن و انتقال الگوهای فرهنگی و ارزش‌های اساسی نظام
  - ۲- حفظ و تطبیق نظام با تحولات ارزشی و محیطی داخلی و تحولات ارزشی و محیطی خارج
  - ۳- ایجاد انسجام و همبستگی در سطح نخبگان سیاسی و اجتماعی
  - ۴- نیل به اهداف در سه حوزه اساسی آزادی، عدالت و استقلال به عنوان آرمان‌های اجتماعی ملت و نیز اهداف و وظایف ریزتری که دولت براساس قانون اساسی، باید برای تحقق این آرمان‌ها انجام دهد.

دستیابی به اهداف، بستر ایفای سایر کارکردهای ضروری سیستم است و هر نظامی از طریق پیگیری و اجرای سیاستها و برنامه‌های خود در مسیر دستیابی به اهداف، باید وظایف حفظ و تطبیق، ایجاد همبستگی و نیز انتقال ارزشها و الگوها را انجام دهد؛ یعنی برنامه‌ریزی و سیاستگذاری برای دستیابی به اهداف، باید به گونه‌ای باشد که همه وظایف سیستم انجام شود، وگرنه، اختلال ایجاد می‌شود و بین کارکردهای مختلف تعارض ایجاد می‌شود.

بدین ترتیب، الزامات سیستمیک با آرمان‌های اجتماعی تلفیق می‌شود. درواقع، اهداف نظام جمهوری اسلامی بستر ایفای وظایف چهارگانه نظام و محل جلب و جذب مشارکت نیروها و طبقات اجتماعی در فرایند سیاسی است. همه دولتها در جمهوری اسلامی باید به همه این اهداف به صورت مجموعی پای بند باشند و به گونه‌ای آنها را اجرا و پیگیری کنند که بقای نظام حفظ شود و ضمن به-روز بودن نظام، ثبات و تعادل آن به هم نخورد. از این نظر، تعادل بین وظایف و کارکردها و تعادل

بین اهداف و آرمان‌ها مبنای ثبات و تعادل در جمهوری اسلامی است و در طول چهار دهه گذشته و در دولت‌های مختلف با فراز و نشیب‌هایی اجرا شده که آثار آن در تحولات سیاسی کشور نمودار شده است.

بررسی و ارزیابی کارکردهای ضروری نظام در دوره‌های مختلف نشان می‌دهد: جمهوری اسلامی از حیث ایفای کارکردهای ضروری، همواره بین دو یا چند کارکرد دچار تعارض و در نوسان بوده است؛ مثلاً کارکرد حفظ و تطبیق بویژه در عرصه بین‌الملل با کارکرد انتقال ارزش‌ها و الگوهای فرهنگی و نیز کارکرد انسجام و همبستگی در تعارض قرار داشته و نظام جمهوری اسلامی نتوانسته ترکیب متناسبی از آنها را اعمال نماید. این تعارض، آثار خود را در تضعیف پایگاه اجتماعی - طبقاتی دولتها یا مقابله نظام بین‌الملل نشان داده است. دولتهایی که کارکرد اول را خوب پیش برده‌اند (سازندگی و اصلاحات)، در کارکردهای دوم و سوم دچار چالش شده‌اند و بالعکس، دولتهایی که به کارکرد دوم و سوم بیشتر پرداخته‌اند (دوره دفاع مقدس و اصول‌گرایی)، در تطبیق و تعامل با نظام بین‌الملل دچار مشکل بوده‌اند. به همین دلیل، نتوانسته‌اند به اهداف خود دست پیدا کنند.

دولت‌های موسوی و احمدی‌نژاد، کارکرد سازگاری و تطبیق داخلی را خوب ایفاء کردند، اما در سازگاری و تطبیق خارجی دچار نقص بودند. بواسطه سازگاری و تطبیق داخلی، دولت نسبت به سرنوشت جامعه احساس تعهد و مسئولیت می‌کرد و انتقال ارزش‌ها و الگوها را وظیفه خود دانسته، باعث انسجام و همبستگی می‌شد. برعکس، دولت‌های خاتمی و هاشمی، کارکرد سازگاری و تطبیق خارجی را خوب ایفاء کردند، ولی سازگاری و تطبیق داخلی نداشتند یا کم داشتند. بواسطه سازگاری و تطبیق خارجی و پذیرش الزامات جهانی، دولت انتقال ارزش‌ها و الگوها را وظیفه و رسالت خود نمی‌دانست و آن را امری خصوصی و برعهده نهادهای مدنی و بخش خصوصی قلمداد می‌کرد. به همین دلیل، باعث تضعیف یا فروپاشی انسجام و همبستگی در سطوح اجتماعی و سیاسی شد.

اما دولت‌های موسوی و احمدی‌نژاد که سازگاری و تطبیق خارجی مناسبی نداشتند، هر دو استقلال سیاسی و عدالت را بیشتر پاس می‌داشتند و آزادی را کنار گذاشته بودند، برعکس، دولت هاشمی و خاتمی که سازگاری و تطبیق داخلی نداشتند، استقلال اقتصادی - صنعتی و آزادی را بیشتر پاس می‌داشتند.

از منظر نیل به اهداف، در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: در جمهوری اسلامی، سه دوره پشت‌سر هم به صورت چرخه وجود داشته که در آنها عدالت، استقلال و آزادی توسط دولتهای موسوی، هاشمی و خاتمی به تنهایی مطرح و عملیاتی شده است. دو دوره دیگر هم با تلفیق دو هدف (استقلال و

عدالت در دولت احمدی‌نژاد و آزادی و استقلال در دولت روحانی) وجود داشته است. در سه دوره اول، چون دولتها تک‌پایه بوده و آرمانها و اهداف انقلاب به‌طور کامل و همه‌جانبه در دستور کار آنها قرار نداشته، تعادل در عرصه اجتماعی به‌هم خورده و موجب تنش و چالشهای سیاسی شده است. حتی دوره آقای احمدی‌نژاد نیز که روی عدالت و استقلال پافشاری بود، عمده‌ترین مخالفان دولت در طبقه متوسط جامعه بودند که به دنبال آرمان آزادی بودند که از سیاستهای دولت غایب بود. به همین دلیل، این اقشار با دولت مشکل داشتند. دولت روحانی هم تاکنون نشان داده که آزادی را در سیاستهای خود مورد توجه دارد. اما با توجه به روند مذاکرات متاهی به برجام، استقلال سیاسی تاحدودی لطمه دیده است. اگر دولتی بتواند با عبور از این وضعیت دوپایه، بحث عدالت را نیز به سیاستهای خود اضافه و در عمل پی‌گیری کند، شاید اولین دولتی شود که هر سه آرمان را با هم مد نظر قرار داده است، وگرنه دولت بعدی نیز دوپایه با تکیه بر عدالت و استقلال (شبهه دولت احمدی-نژاد) خواهد بود و احتمالاً در بُعد آزادی، تحول اندکی نسبت به آن خواهد داشت.

از این نظر، نقطه تعادل جمهوری اسلامی وجود و حضور همزمان این سه آرمان در سیاستهای دولتهاست. البته هیچ دولتی نمی‌تواند هر سه آرمان آزادی، عدالت و استقلال را به‌طور کامل فعلیت بخشد، بنابراین بهتر است به بخشی از هر سه آرمان پردازد. از این نظر، همه دولتها در جمهوری اسلامی، ناقص و به گونه‌ای تک‌پایه یا دو پایه بوده‌اند.

### نتیجه‌گیری

از مباحث گذشته، برخی استنتاجات کلی و روندهای محتمل به‌دست می‌آید:

۱- جمهوری اسلامی میراث‌دار ایران تاریخی- فرهنگی- اجتماعی است و در تداوم تاریخی جامعه ایرانی سیر می‌کند. بر همین اساس، دوقطبی ایدئولوژیک اصول‌گرا- اصلاح‌طلب مبنای اصلی فرایند سیاسی، رفتار انتخاباتی و الگوی رأی‌دهی بوده که حداقل ۳۰ و حداکثر ۵۰ درصد آرای انتخاباتی واجدان شرایط را شامل می‌شود.

۲- جمهوری اسلامی، محصول انقلاب اجتماعی- اسلامی ملت ایران در سال ۱۳۵۷ با آرمانهای عدالت، استقلال و آزادی به عنوان مطلوبیت‌های اقشار/ طبقات پایین، بالا و متوسط است که در دوره معاصر تاریخ ایران همواره مورد توجه ملت ایران بوده‌اند. این آرمانها در فرایند انتخابات و رأی‌دهی هم تأثیرگذار بوده و بعد از آرای ایدئولوژیک، بیشتر آرای ناشی از محاسبه عقلانی در حوزه این

اهداف و طبقات/اقتشار موضوع آنها بوده است. این آرای خاکستری روز به روز در حال افزایش بود و از حداقل ۱۵ درصد به حدود ۳۰ درصد واجدان شرایط رسیده است.

۳- جمهوری اسلامی، برای استمرار و بقای خود باید به کارکردهای ضروری و وظایف ماهیتی خود قیام و اقدام کند. برنامه‌ریزی برای دستیابی به اهداف سه‌گانه عدالت، استقلال و آزادی، بستر انجام وظایف و تحقق کارکردهای چهارگانه نظام جمهوری اسلامی است که توسط دولت‌های مختلف (قوة مجریه) اجرا می‌شود و پایگاه اجتماعی دولت‌ها را هم تضعیف یا تقویت می‌کند و در جلب رأی یا عدم مشارکت بخش خاکستری رأی دهندگان تأثیرگذار می‌شود.

۴- برنامه و سیاست دولت‌ها باید با لحاظ اهداف و آرمانهای اجتماعی، رابطه متقابل همه اجزای سیستم و معطوف به همه وظایف چهارگانه باشد تا تعادل و ثبات جمهوری اسلامی حفظ شود.

۵- تجربه دولتهای مختلف در جمهوری اسلامی، نمونه تلاش جمهوری اسلامی برای ایفای وظایف برای بقا تلقی می‌شود و هر یک از دولتهای جمهوری اسلامی را می‌توان در ایفای وظایف چهارگانه: سازگاری و تطبیق، ایجاد همبستگی و انسجام، انتقال ارزشها و الگوها، و دستیابی به اهداف مورد بررسی قرار داد.

## منابع

۱. امینی، پرویز (۱۳۸۹): **جامعه‌شناسی ۲۲ خرداد**: دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در آینه واقعبیت؛ تهران: ساقی.
۲. ایوبی، حجت‌الله (۱۳۷۷ الف): «تحلیل رفتار انتخاباتی رأی دهندگان ۱»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۱۳۵-۱۳۶ (آذر و دی)، صص ۱۶-۲۷.
۳. ایوبی، حجت‌الله ۱۳۷۷ ب؛ «تحلیل رفتار انتخاباتی رأی دهندگان ۲»، **اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، و شماره ۱۳۷-۱۳۸ (بهمن و اسفند)، صص ۱۰۰-۱۱۱.
۴. بشیریه، حسین (۱۳۸۱) **جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی**. تهران: گام نو.
۵. ----- و حسین قاضیان (۱۳۸۰): «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی»؛ **پژوهشنامه علوم انسانی**؛ شماره ۳۰ (تابستان).
۶. پناهی، محمدحسین (۱۳۸۷): «انقلاب اسلامی و انقلاب در نظریه‌ها». **فصلنامه علوم اجتماعی**.

- شماره‌های ۴۲ و ۴۳ (پاییز و زمستان).
۷. ----- (۱۳۸۵)؛ «اثر انقلاب اسلامی ایران در نظریه‌های وقوع انقلاب»، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، سال هشتم، شماره ۲۱ (پاییز و زمستان).
۸. ----- (۱۳۸۳)؛ **جامعه‌شناسی شعارهای انقلاب اسلامی**؛ تهران: نشر علم.
۹. دورماگن، ژان ایو و دانیل موشار (۱۳۸۹)؛ **مبانی جامعه‌شناسی سیاسی**، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: آگه.
۱۰. رجایی، فرهنگ (۱۳۷۲)؛ «درآمدی نظری در باب افکار سیاسی و اجتماعی در ایران سده چهاردهم هجری شمسی»، **مجله تحقیقات تاریخی**، شماره ۸ (بهار).
۱۱. رضانی، روح‌الله (۱۳۸۰)؛ **چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، ترجمه علیرضا طیب. تهران، نشر نی، چاپ اول.
۱۲. روزه، گی (۱۳۷۶)؛ **جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز**؛ ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر؛ تهران: نشر تیان.
۱۳. شفیعی فر، محمد (۱۳۹۱)؛ **انقلاب اسلامی**؛ ماهیت، زمینه‌ها و پیامدها؛ قم: دفتر نشر معارف.
۱۴. عبدالله، عبدالمطلب (۱۳۹۱)؛ **تحلیل رفتار رأی‌دهی در ایران** (مطالعه موردی: شهروندان تهرانی در انتخابات سال ۱۳۸۸-۱۳۸۷)؛ تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۱۵. فوران، جان (۱۳۹۲)؛ **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی**. ترجمه احمد تدین. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۶. کاتوزیان، محمدعلی (همايون) (۱۳۹۲)؛ **ایرانیان: تاریخ باستان، میانه، و امروز ایران**، ترجمه حسین شهیدی.
۱۷. کدی، ر. نیکی (۱۳۷۷)؛ «مطالعه تطبیقی انقلاب‌های ایران» ترجمه فردین قریشی در: **پژوهشنامهٔ متین**؛ سال اول، شماره ۱ (زمستان)؛ صص ۲۹۱-۳۱۸.
۱۸. کریمی (مله) علی و وحید ذوالفقاری (۱۳۹۸)؛ **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی رفتار رأی‌دهی**. تهران: انتشارات نگاه معاصر.
۱۹. کوئن، بروس (۱۳۹۱)؛ **مبانی جامعه‌شناسی**؛ ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل؛ تهران: سمت.



۲۰. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵)؛ **جامعه شناسی**؛ ترجمه منوچهر صبوری آشتیانی؛ تهران: نشر نی، چاپ هجدهم.
۲۱. لازارسفلد، پل فلیکس و برنارد برلسون و هیزل گودت (۱۳۸۲)؛ **انتخاب مردم؛ مردم چگونه در انتخابات ریاست جمهوری تصمیم می گیرند**، ترجمه محمدرضا رستمی. تهران: تبلور.
۲۲. نجف‌زاده، مهدی (۱۳۹۵)؛ **جایجایی دو انقلاب؛ چرخش‌های امر دینی در جامعه ایران**. تهران: انتشارات تیسرا.
۲۳. همیلتون، پیتر (۱۳۷۴)؛ **تالکوت پارسونز**. ترجمه علی برزگر؛ تهران: نشر مرندیز.